

تکرار تاریخ یا تکرار تجربه!

آن زمانی که انگلیسها از کشور ما، این دیار آزاده گان، سر افکنده و با ذلت و خواری رانده شدند، آرام ننشستند و به خاطر گرفتن انتقام و آرزوی ایجاد حاکمیت دوباره خویش، به شیوه های گوناگون دست یازیدند، از جمله به دربار غازی امان الله خان رخنه نمودند، جاسوس تربیه کردند، نوکر و چاکر استخدام نمودند و با استفاده از سلاح همیشه گی خویش و با استفاده سؤ از اعتقادات پاکِ عده یی از افراد پاکدل و پاکنهاد و مسلمانان سر بکف و جان نثار و همچنان با به خدمت گرفتن تعداد خابین و وطنفروش و کار بُرد کلماتِ چون لاتی، بلشویک، کافر وغیره با مصارف گزاف و به کمک ملاحی لنگ و کور و جور، یکتن از نوکران خویش به نام حبیب الله را به اریکه قدرت نشانند. دزد پادشاه شد و پادشاه غربت نشین. پادشاهی ساختند که مردم کابل در وصفش سروده یی با این مطلع ساخته بودند:

دزد ما پادشاه شده، این قیامت را ببین

و آن دیگر سارق وزیر او، قباغت را ببین

والی کابل ملک محسن، فلاکت را ببین

دزد ما پادشاه شده. . .

بچه سقا - حبیب الله خادم دین رسول الله - که نوکر گوش به فرمان بود وظیفه اش را در مدت کوتاهتری نسبت به ملا محمد عمر امیرالمومنین و خادم دین تاجر ضیالاحق الله انجام داد و زمینه را برای آمدن فیگور اصلی صحنه و نوکر با سواد - که همانا جنرال محمد نادر خان باشد - آماده ساخت. روایت است که اولین مکتوبی که غازی امان الله عنوانی جنرال محمد نادر فرستاد چنین آغاز شده است:

«جنرال بد عهد، بیوفا و نمک به حرام من محمد نادر. . .»

و از اینجاست که نادر در تاریخ افغانستان لقب غدار را کمایی میکند که نه تنها در حق شاه آزادی خواه و ترقی پسند بل، در حق مردمی که آزادی را به قیمت جانهای شیرین فرزندان قهرمان شان به دست آورده بودند خیانت میکند و انگلیسها را به آزوی دیرین شان میرساند. تا آن که ورق بر میگردد و به سلطه این خانواده بد نام نقطه پایان گذاشته میشود و دفتر حاکمیت انگلیس و نوکرانش مؤقتاً به تاریخ سپرده میشود و نوبت میرسد به همسایه شمالی و گماشته گان بی تجربه وی.

روسها که از دیر زمانی تشنه تصاحب این سرزمین بودند - با روایتی در اثر درخواست دولت وقت و با روایتی به خاطر درس دادن به شاگرد بی وفا و گوشمالی وی - با لشکر سرخ هجوم می آورند و نماینده گانش به اریکه قدرت تکیه میزنند و چند سالی حکم میرانند؛ اما این حکمروایی که بر وفق مراد انگلیس و متحدان

امریکایی و اروپایی نبود آنان را واداشت تا این خار چشم را دور کنند و برای بر آوردن این مامول به فکر چاره شدند. بار دیگر به یاد سلاح قدیمی خویش افتادند و یار قدیم اسب زین کرده گفته دست به دامان پرورده گان تشنه به خون ملت ما شدند و بر منبر اسلام - که دین مقدس مردم ماست - بر آمدند و عوامفربیانه مدافع سرسخت اسلام شدند. از لندن و تکساز گرفته تا لبنان و پاکستان مراکز تعلیم و تربیه دینی و نظامی ایجاد کردند و به کمک کشور پاکستان و ناز پرورده گان خود سازمانهای ترورستی تشکیل دادند و تنظیمهای اسلامی، کمپهای مهاجرین و پایگاه های نظامی را در کشور پاکستان به سرعت ایجاد نمودند. این تروریستان در شکل و هیئت حزب و تنظیم به جان مردم متدین افغانستان افتادند و جنگ اعلان نشده یی آغاز شد. جنگی که نتیجه اش نه به نفع اسلام بل، به نفع انگلیس و امریکا و متحدین سیاسی - نظامی - اقتصادی او بود. هر قدر پای روسها در لجن این جنگ فرو تر میرفت، به همان اندازه امریکا سود بیشتر سیاسی، اقتصادی و نظامی کمایی میکرد و به همین ترتیب به هر اندازه یی که از طرفین در جنگ کشته میشدند به خیر امریکا و متحدینش بود. این جنگ خانمانسور امریکا را - که دشمنی اش با اتحاد شوروی و گرفتن انتقام جنگ ویتنام از وی بود - به اهداف استراتژیکیش نزدیکتر میساخت. تداوم جنگ روسها را که از یکطرف با بحرانهای داخلی مواجه بودند و از سوی دیگر مجبور به پرداخت هزینه این جنگ اعلان نشده بودند، وادار ساخت تا با امریکاییان کنار بیایند و دست به دست هم بازی بزرگی را علیه منافع ملی مردم افغانستان به راه بیاندازند که در نتیجه این بازی بزرگ به توطیه بزرگ قرن بیستم مبدل گردید. دولتهای روس و امریکا در تبابی با هم بر ضد منافع ملی افغانستان عمل نمودند و سازمان ملل متحد توسط عده یی از مامورین مفصد خویش - در حالی که در جریان تمام قضایا قرار داشتند - تا توانستند پروسه حل مسالمت آمیز قضیه افغانستان را طولانی تر ساختند و در این جریان منفعت بردند و زر اندوختند. تاریخ به یاد دارد که بین سیوان مامور قبرسی ملل متحد در امور افغانستان - که تحصیل یافته یونیورستی کولمبیا امریکا بود - هرروزه توسط طیاره خاص ملل متحد به افغانستان، ایران، پاکستان و دیگر کشورهای شامل پروژه رفت و آمد داشت و در این جریان از رهبران جهادی و سران دول مربوط رشوه های کلان - زیر نام تحایف و هدایا - در برابر وعده حفظ منافع آنها دریافت مینمود و این اموال خویش را در افغانستان ذخیره مینمود. وی برای انتقال این تحایف و هدایا به طیاره مستقل - به اصطلاح دربست کارگو - به قبرس ضرورت داشت که این نیاز وی به امر داکتر نجیب الله رییس جمهور، توسط حمیداله طرزی وزیر هوانوردی ملکی آن زمان پلان و ذریعه شرکت آریانا بدون در نظر داشت تحریمهای آن زمان عملی گردید. میدانیم که پروسه صلح چگونه ناکام ساخته شد و انگلیس - امریکا و متحدینش با همان سلاحی که غازی امان الله پادشاه روشنفکر را به ایتالیا پناهنده ساختند؛ این بار داکتر نجیب الله رییس جمهور روشنفکر را پناهنده دفتر ملل متحد ساختند و بعدا خلاف کرامت انسانی و نورمهای قبول شده بین المللی بر دارش آویختند.



با این ترتیب تجربه تکرار شد و رهبرانی که ضد حضور نظامیان بیگانه در کشور و طرفدار ترقی، عدالت اجتماعی و حاکمیت قانون و از حمایت مردم خود برخوردار بودند و با اتکاء به نیروی مردم خود - که از دل و جان به آنان عشق میورزیدند - میخواستند اساس یک حکومت ملی را با قاعده وسیع بگذارند. هردو رهبر طرفداران بیشماری در بین مردم خود داشتند، ولی این شخصیتها و این طرز سیاستگذاری آنان مطابق منافع امریکا، انگلیس و متحدین شان نبود لذا باید سرنگون ساخته میشدند که شدند.

حکومت‌های تنظیم‌های به قدرت شانه شده؛ مانند حکومت خادم دین رسول الله بر اقتصاد، سیاست و فرهنگ و قلب‌های تشنه به ترقی و عدالت اجتماعی مردم راه نیافتند بل، در دریای عظیمی که از خون مردم ناتوان و بیگانه ما جاری ساخته بودند غرق گردیدند. قوت‌های مسلح کشور را طبق هدایت پاکستان و متحدینش منحل نمودند و در هر کوچه قوماندانی و بر هر بام بیرقی هویدا شد و کشور در آتش جنگها و چور و چپال هستی خویش را از دست داد. امریکا و متحدینش برای برآوردن اهداف خویش - عبور مطمین و با امنیت پاپلین تیل و گاز از کشور - به نیروی واحد و جدیدی که غلام وار از ایشان فرمانبرداری نماید، نیاز پیدا کردند. اینبار حرکت بد نام و تروریستی طالبان را ایجاد نمودند و ملا محمد عمر را بر کشور بلا کشیده ما امیرالمومنین ساختند.



با آمدن طالبان بار دیگر تجربه تکرار شد و همان آش شد و همان کاسه و همان فرمانهای قرون وسطایی که خادم دین رسول الله صادر مینمود و مردم و کشور را به قرون وسطی رهنمون میشد؛ بار دیگر صادر گشت و مردم افغانستان را به سوی تاریکی خانه دلخواه خود هدایتگر شدند. مگر این طالبان نیز همچو اسلاف خود از سواد چندانی بر خوردار نبودند و سر و صورت و اعمال شان سزاوار پذیرش آنان از سوی

جامعه بین الملل نبود. آنان توانستند بُت تاریخی بامیان را با توپ ببندند و آنچه باداران پاکستانی شان امر مینمود به اجرا در آورند و کشور را تا حد ممکن ناتوان و ضعیف و از پا افتاده سازند تا دیگر دعوی سرحد و حق کرده نتوانند و توان مقابله با دشمن را نداشته باشند. آنگاه دشمنان دیرین مردم ما دست و آستین بر زدند، بهانه یی ساختند و بنای غلبه مستقیم و اشغال نظامی کشور را گذاشتند. به این ترتیب یک تیر و چند فاخته کردند از یک سو اسلام را بد نام ساختند و از سوی دیگر نوکر با سواد خود را به اریکه قدرت نشانند و آقای کرزی به گونه سلف خود (محمد نادر شاه) به ظاهر رئیس جمهور کشور انتصاب یافت. این تیر انگلیس و امریکا سه هدف را نشانه داشت که موفقانه انجام یافت:

۱- دین مبین اسلام را بد نام ساختند؛

۲- رهبران تنظیمهای جهادی را از محاکمه مردم نجات داده، تابع امیال و پذیرش پلانهای صیادتی خویش نمودند؛

۳- زمینه دیسانت مامورین، اجنتها و قوتهای نظامی خود را مساعد ساخته و تجاوز خود را در سطح ملی و بین المللی هویت قانونی دادند. و مردم شریف بیدفاع و بی پناه وطن ما را به صورت جبری مجبور به پذیرش یک دولت فاسد، دست نشانده و نوکر خویش نمودند.



این نوکران نیز مانند اسلاف خویش با ظاهر عوام فریبانه؛ داد از اسلام و انسانیت، دموکراسی و وطن پرستی میزنند مگر در عمل نیروهای ملی و دموکراتیک را از عرصه سیاست دور کرده، منافع باداران خود را تأمین میکنند و صاحبان زور و زر به جای دادن پاسخ به ملت صاحب بلند منزلها و بانکها و شرکتهای هوایی و زمینی و رهبر باندهای تولید و قاچاق مواد مخدر میشوند و یک قشر دزد و جانی شاهرگهای اقتصادی کشور را به دست میگیرند، تا مردم نتواند خواب و خیال آسایس و عدالت را در مخیله های خویش پیوراندند. شاید اکنون مردم ما در کوچه ها بخوانند:

خیری ندیدیم،

زکل و کور و کرزی وای الله! وای خیری ندیدیم!

ندیدیم خیری ز انگلیس و روس و بین المللی وای الله! وای خیری ندیدیم!

ندیدیم خیری ز آمر و امیر و رهبری وای الله! وای خیری ندیدیم